

# جهان به کدام سو می رود؟

سخنرانی دکتر لاریجانی در سمینار آسیا و تحولات جهانی

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

اولین مطلبی که باید به آن دقت کرد و بر آن استرو تایپ (تصویر قالبی خاص) نظری را سوار کرد، مفهوم قطب است. پدیده‌ای که می‌خواهم نهایتاً به یک تصویر ابژکتیو از آن برسم، این است که ما در منطقه اقیانوس آرام با چه نوع تقابلات جهانی سروکار داریم. به این دلیل می‌گوییم جهانی، زیرا می‌خواهم تقابلات منطقی‌های (REGIONAL) را از آن جدا کنم. تقابلات نیروها و خط‌کشی آنها را می‌توان با ارائه یک تصویر دید. جایگاه این نیروها در کل سیاست بین‌المللی کجا است؟ اولین بحث، مفهوم قطب است، قطبهای جهانی یا نیروهای جهانی. قطبها را چگونه باید شمرد؟ چند قطب داریم؟ در واقع مفهوم قطب دستخوش یک تحول بسیار جالب است و از یک مفهوم قدیمی و سابق‌تقدار به تدریج به یک مفهوم نسبتاً پیچیده با حاشیه‌های بسیار غیر صریح تبدیل می‌شود.

آیا پایان جنگ سرد دیپلومه مناسبات گرم جهانی است؟ جهان به کدام سو می‌رود؟ نیروها چگونه تقابلات جدید برقرار خواهند بود؟ کدام کانون‌ها به آرامش و کدام به تنش گرایش دارند؟ آیا به ریشه‌های تفکر استعماری که به موزه آرمان پر دانی‌های پیشین سپرده شده است؟

گمانه‌زنی‌ها در این زمینه در سطح وسیعی ادامه دارد. سخن از گذار به شرایط نوین بین‌المللی است. آنچه در این سخن‌ها نیز شنیدیم، دکتر استرو تایپ در کتبش مناسبات آینده بین‌المللی است. دکتر استرو تایپ جهان قطب را در تقابل بین قطب شمالی و جنوبی می‌بیند و مرکزهای این قطبها را برمی‌شمارد. وی در بحث‌های خود به ازبکستان، روسیه، چین و در شرق، هند و پاکستان نیز اشاره دارد.

مفهوم کلاسیک قطب، که از زمان بیسمارک به بعد متداول بوده، خیلی ساده است: قطب صفتی است که به حکومتها و به دولت اطلاق می شود و در بین کشورهای جهانی، کشوری قطب است که اولاً دارای نیروی نظامی برتر باشد، یعنی در دنیا هیچ کشوری نباشد که از آن بیشتر قدرت نظامی داشته باشد. ممکن است هم شأن باشد - نکته دوم این که کشورهای دنیا از دو حالت خارج نیستند: یا قطب هستند و یا قمر (SATELLITE) یک قطب دیگر هستند. پس نوعی رابطه اقماری هم وجود دارد. این اعتقاد که کشورها یا خودشان قطب هستند و یا قمر یک قطب دیگر هستند، یک اعتقاد محوری است. به سیاستمداری گفتند اوضاع عالم چگونه است؟ وی جواب داد خیلی ساده است. او ابتدا قطبها را مشخص می کرد و روابط بین قطبها را ملاحظه می کرد، اگر بین قطبها تشنج وجود داشت، می گفت اوضاع عالم بسیار بد است و اگر بین قطبها تشنج دانی (DETENTE) حاکم بود، می گفت اوضاع نسبتاً آرام است و خلاصه این که صور کواکب و اقمار نشان می دهد که منازل قمر اوضاع، چندان بد نیست. این عمل، رمالی سیاستمدار است که بر تئوری قدیمی قطبی استوار است. اگر از این سیاستمدار می پرسیدند که حالا اوضاع عوض شده و در زمان عبدالکریم قاسم هستیم و او می خواهد به کویت حمله کند، حالا مشکل و قضیه چیست؟ باز می گفت خیلی ساده است اقمار را مشخص می کرد

و می گفت شوروی می خواهد جای پای در خلیج فارس پیدا کند بنابراین عراق به پایگاهی تبدیل شده و می خواهد از آنجا حمله کند. اگر از او می پرسیدید راه حل چیست؟ می گفت دو کشوری که باهم درگیری دارند، اقمار این دو قطب هستند. لذا باید ببینیم این دو قطب چگونه در این موضع، تعادل ایجاد می کنند. یعنی فرمولها، راه حلها و نتیجهها، دیپلماسی، تحرک دیپلماتها و بیانات مبتنی بر این تفکر، دینامیسم خود را می تواند تعریف کند. اگر کسی بخواهد در این سیستم مستقل باشد، باید وابسته به یکی از دو قطب باشد. اصلاً نمی تواند مستقل باشد، چون یا قطب است و یا قمر یک قطب دیگر. لذا در تفکر قطبی، کشوری که نه شرقی و نه غربی بگوید، موی دماغ است و این اصلاً باعث به هم ریختن نظام بین المللی است. یک عکس العمل بسیار ثابت همواره در قبال انقلابهای خاص وجود داشته است. در مورد انقلاب چین، هند، و انقلاب اسلامی، همواره قطبهای قدرت می گفتند که این انقلابها باعث تهدید نظام بین المللی شده است و ثبات (STABILITY) بین المللی در حال از بین رفتن است. چرا؟ چون آن ثبات مبتنی بر این ایده است که کشورها باید حد خود را بدانند، یا قطب هستند یا قمر یک قطب. پس خارج از این نمی توانند وجود داشته باشند. و واقعاً انقلاب همیشه باعث ضرب زدن به این تفکر رایج قطبی بوده است. انقلاب چین تاریخ جالبی

دارد. داستان انقلاب چین و رابط آن با مسئله قطب، یک موضوع جالب است. در ابتدا روسها فکر می کردند که چینیها سه طور طبیعی باید آن برادری ایدئولوژیک (FRATERNITY) را داشته باشند و انتظار استالین این بود که چین دست آموز روس باشد و ماو هرگز چنین تصویری از برادری ایدئولوژیک نداشت. لذا به زودی معلوم شد که چینیها به هیچوجه حاضر نیستند قمر شوروی باشند. تعبیر «تر بچه قرمز» استالین به خاطر همان حقدی بود که نسبت به این قضیه داشت. حالا سالیان زیادی گذشته است. چینیها و ماو بیش از هر چیز به سوسیالیسم چینی علاقه داشتند. آمریکاییها هم همین اشتباه را در مورد چین مرتکب شدند. یعنی پس از تحولات متاخر چین، آمریکاییها فکر می کردند که می توانند با یک حرکت سریع اوضاع را در چین به دست بگیرند. این کار عملی نشد و آمریکاییها اشتباه بزرگی کردند. انقلاب چین به مفهوم «قطب بودن» صدمه زد. موضوع هنوز هم به همین صورت بود. هند برای امنیت ملی خود مجبور شد از لحاظ سیاسی - نظامی با شوروی، و از جنبه اقتصادی با غرب دادوستد داشته باشد. انقلاب اسلامی بیش از همه به مفهوم قطب بودن ضربه زد. به هر صورت می توان این بحث را با تفصیل دنبال کرد که چگونه انقلابها به این تفکر قطبی بیسمارکی ضربه زدند، البته موارد دیگری هم وجود دارد که به آن تفکر قطبی ضربه زده است. ظهور قدرتهای اقتصادی در دامن همان سیستم قطبی قدیم از این موارد است (آلمان غربی در اروپا) برای حوزه اقیانوس آرام هم نمونههای بسیار زیادی داریم که من به طور عمد به آلمان غربی و ژاپن اشاره می کنم. سقوط مارکسیسم در شوروی نیز باعث شد تا زیر آب تفکر قطبی در شکل بیسمارکی آن زده شود.

### فروری قطب

چگونه می شود یک قطب مسلط، ناگهان از داخل بیوسد و فرو بریزد. چون مفهوم قطب باید پدیده عینی خارجی را تقریب بزند و آن پدیده این است که اگر قطب - یعنی جایی که بقیه برای استقامت به آنجا تکیه می کنند - بیوسد، چه نوع قطبی بوده است. پس معلوم می شود که مفهوم قطبیت نمی توانست آن مفهوم عینی خارجی را مدل بزند. در مورد اروپا نیز باید گفت آنچه در اروپا اتفاق افتاد و در حال اتفاق افتادن هم هست و با سرعت حرکت می کند - البته سوابق تاریخی و به خصوص سوابق فرهنگی بسیاری دارد - ظهور یک احساس اروپائی بود، ظهور این احساس که ما چیزی کم نداریم و فقط از بین آلمان غربی و لوکزامبورگ تگمتکه شدیم، اگر بتوانیم این مرزها را برداریم، می توانیم فرهنگ بسیار قوی اروپائی را عرضه کنیم. این امری است که تعیین دارد و نمونههای زیادی از آن را سیاستمداران

خارجی و غربی دیده اند و سالیان زیادی هم وجود داشته است. در دانمارک با وزیر خارجه این کشور صحبت می کردم. آخر صحبت به اوضاع اروپا رسیدیم و موقعی بود که بازار مشترک نسبت به انگلیس حرکت خصمانه ای انجام داده بود. بازار مشترک تصویب کرده بود که لازم نیست آرا به اتفاق باشد، غیر از انگلیس اگر بقیه اعضا در باره موردی رای دهند این رای مصوبه بازار مشترک تلقی می شود و این سلی محکمی به انگلیس بود. وزیر خارجه دانمارک می گفت انگلیسها حالت روحی بسیار عجیبی دارند، اگر فرودگاه «هیترو» در لندن مه آلود باشد، رادیو «بی بی سی» اعلام می کند ارتباط کل قاره با دنیا قطع شده است و حال آنکه فقط فرودگاه «هیترو» مه آلوده بوده و آنها چون در این باره حساس بوده اند، می گفتند ما بعنوان اروپا، غیر از یک کشور و یا یک بلوک هستیم. شعار «گنشر» نیز از سالها پیش این بود که لازم نیست مرز غرب و شرق از میان آلمان رد شود و لطفاً از هوستون یا از سیبری آنرا رد کنید تا پیش خود شما باشد. این احساس ناسیونالیستی در

**قطب در مفهوم جدید به کشوری اطلاق می شود که دارای قدرت اقدام برتر است.**  
**مفهوم سنتی قطب دارا بودن برتری نظامی بود**

بین اروپاییها ریشههای فرهنگی و اقتصادی دارد. به هر حال اروپاییها توانستند قدرت اقتصادی خود را به عمل سیاسی هم نقد کنند. این مفهوم عملی قدرت یا اقدام سیاسی چیزی است که من می خواهم بعداً روی آن سرمایه گذاری کنم. مثلاً وقتی می توان مجدداً در فرانسه به حکومت رسید، مشکلات مالی زیادی داشت و برای اینکه رابطه فرانک را با مارک آلمان به نحوی متعادل کند تا از خارج شدن پول فرانسوی جلوگیری کند، با آلمانیها در زمینه کاهش ارزش پول (DEVALUATION) به توافق رسید. بهائی که فرانسه پرداخت، کاملاً سیاسی بود. یعنی آلمانیها در مورد بازار مشترک از فرانسه بهای سیاسی گرفتند، بعد از لحاظ اقتصادی به آن جنس تحویل دادند. این امر به بروز موضوع جدیدی منجر شد و آن این بود که کشورها می توانند قدرت اقتصادی خود را به یک ارزش نقد سیاسی (CASH VALUE) تبدیل کنند. یعنی امری که باید اقتصادی باشد به یک قدرت سیاسی تبدیل می شود و این کاری است که الان آلمانیها انجام می دهند. در مورد شوروی یکی از ویژگیهای خاص گورباچف علاوه بر فتانت و شجاعت سیاسی،

استادی در فن تیغ زنی است. او برای هر حرکت ابتدا محاسبه می‌کند که چقدر می‌تواند تیغ بزند و این قطع نظر از آثار دراز مدت آن است. ولی مسئله تیغ‌زدن، باج‌گیری و باهراسمی که دوست دارید بر آن بگذارید، یا تبدیل انرژی متراکم سیاسی و اقتصادی به یکدیگر را گور باجف خوب بلد است. مثلاً شما مواضع وی را در قبال اروپا نگاه کنید. آلمانیها می‌خواهند کار اتحاد را یکسره کننده و بخش خصوصی آلمان غربی حدود ۴۰۰ میلیارد دلار پول را (برای این که سطح آلمان شرقی را بالا ببرد) کنار گذاشته است. شما با ۴۰۰ میلیارد دلار می‌توانید مثلاً از بورکنیا فاسو، ژاپن درست کنید. ولی در کل این مواضع، روسها هر دفعه مسئله‌ای ایجاد می‌کنند و بعدبهای آن را دریافت می‌کنند مثلاً، آلمان غربی باید از ناتو خارج شود، شوروی ۳۰ میلیارد

مشخص می‌کند. قطب در مفهوم جدید، کشوری است که دارای قدرت اقدام برتر است، برتر به این معنا که در حد او یا پائین‌تر از او و بالاتر از او قدرت اقدام کمتر می‌شود. این امر امکان می‌دهد که قطب منطقه‌ای را هم تعریف کنیم. قطب منطقه‌ای قطبی است که در یک منطقه دارای قدرت اقدام است و این قدرت اقدام نه تنها بر نیروی اقتصادی که حتی بر نفوذ سیاسی نیز مبتنی می‌باشد.

لذا سلطه معنای جدیدی پیدا می‌کند، کشوری تحت سلطه است که کشور دیگری در آن قدرت اقدام چشمگیری داشته باشد، بدون اینکه حضور نظامی یا سیطره معمولی داشته باشد. این مفهوم سلطه شاید کمی خطرناک‌تر از مفهوم قبلی باشد. در مفهوم قبلی، سلطه همیشه با توجه یا نوکر همراه بود، یعنی سیاستمدار یک کشور باید

قمر بودن رسیدیم، به مفهوم قدرت عمل با امکانات و زمینه‌های مختلف و حالا می‌خواهیم راجع به آینده چندقطبی دنیا صحبت کنیم. ابتدا به حوزه اقیانوس آرام می‌پردازیم. البته این حوزه از مقولاتی است که در آن پیش‌بینی وجود دارد، لذا من ترجیح می‌دهم پیش‌بینی نکنم. توصیه‌هایی نظیر «اوضاع پیچیده‌تر از آن است که مافکر کنیم» یا مثلاً «باید دقیق‌تر از این حرفها بود»، توصیه‌هایی غلط است. ممکن است باطل بودن پیش‌بینی من به راحتی ثابت شود و این خوبی پیش‌بینی است که قابل بازبینی است. خانم تاجر در «هوستون» سخنرانی کرد و گفت، به نظر من دنیا در آخر این قرن به ۳ بلوک تقسیم می‌شود: بلوک دلار که آمریکا در راس آن قرار دارد، بلوک مارک که آلمان در راس آن است و بلوک «یسن» که ژاپن در راس



دلار پول گرفت تا حاضر شد آلمان غربی در ناتو باقی بماند. بعد از این مسئله اعلام کرد که سربازهای آمریکا باید از آلمان غربی بروند و نتیجه این شد که سربازهای شوروی در آلمان شرقی باقی بمانند، ضمن آنکه مخارج آنها را آلمان غربی بدهد. خانم تاجر چندی پیش در یک سخنرانی

گفت که آلمانیها واقعا از نظر اخلاقی سقوط کرده‌اند، با پولشان هر چیزی را می‌خرند و درست نیست که هر کسی که پول داشت هر کاری بکند. ما شاهد قدرت عمل سیاسی هستیم ولو اینکه از یک زمینه اقتصادی بارز شود. نمونه‌های دیگری نیز وجود دارد. حالا قدرت عمل را پایه انتزاع جدید قرار می‌دهیم. یعنی مفهوم قطب را که عبارت از کشوری با نیروی نظامی مسلط بود،

به کشوری با قدرت اقدام و عمل برتر تبدیل می‌کنیم به کشوری که می‌تواند در بیرون از مرزهای خود اقدام بکند. الزاماً لازم نیست که اقدام از نوع نظامی باشد، می‌تواند سیاسی هم باشد و این قدرت اقدام هست که قطب‌بودن را

نوکر یا توجه آن قطب باشد. در مفهوم جدید، سیاستمدار می‌تواند خیلی آدم مسقول و میهنی خوب هم باشد ولی می‌گوید سطح قدرت ماهمین است و خیلی باز هم هست، مردم هم حدود قدرت را می‌دانند، حدود قدرت خارجی را هم می‌دانند، کاری هم نمی‌توانند بکنند. و لذا این بار، سلطه را به نحو خاصی می‌پذیرند، یعنی واقعا سیاستمدار خود را درک می‌کنند و به این صورت نیست که با او سرشاخ شوند، بلکه به او سمیاتی هم دارند، با هم نشست‌اند و ممکن است خیلی روشنفکرانه راجع به سلطه قطب هم صحبت کنند. ولی می‌گویند به هر صورت این است، آن کشور در اینجا قدرت عمل دارد و تا وقتی هم که قدرت دارد، حق او است. ما هم ممکن است قدرت عملی در آن سوی مرز داشته باشیم، تا وقتی داریم حقمان است. یعنی حالت خیلی عجیبی در اندیشه ما پیدا می‌شود.

### مفهوم قطب و قمر

حالا به بحث عمده خود یعنی به مفهوم قطب و

آن قرار دارد. از نظر او جایی برای شوروی نیست. این‌ها از سیاستمدارهایی هستند که فکر می‌کنند تحولات فعلی، یعنی اضمحلال مارکسیسم معادل اضمحلال شوروی است. به نظر من این درست نیست، قراین زیادی وجود دارد و می‌توانیم بحث مفصلی داشته باشیم، دایر بر این که شوروی اتفاقاً به سمت یک قطب فعال حرکت می‌کند، یک دوره نقاهتی دارد، دنده‌ها را باید عوض کند، تغییرات بسیاری را ایجاد کند، ولی در آخر خط شاهد یک شوروی قوی به عنوان یک قطب خواهیم بود. شاید خانم تاجر دوست ندارد که شوروی را یک قطب ببیند. به هر حال من از این بحث رد می‌شوم و به بحث چهار قطب می‌پردازم. روابط بین این چهار قطب چگونه خواهد بود، این یک بحث کلیدی برای فهم وقایعی است که در حال اتفاق افتادن است. اول رابطه آمریکا با اروپا را باید ملاحظه کرد، چیزی که بسیار اهمیت دارد این است که اروپا به موازات ظهور خود بعنوان یک قطب در حال فاصله گرفتن از روابط سنتی با آمریکا است و به شوروی نزدیک می‌شود. یعنی منافع آمریکا و اروپا در همکارهای

امنیتی در حال فاصله گرفتن از یکدیگر است. از نظر نظامی نیز اروپا دیگر امنیت خود را امنیت غرب تعریف نمی‌کند، که آمریکا هم در آن باشد. اروپا، امنیت اروپا را تعریف می‌کند. از لحاظ اقتصادی نیز اروپا می‌خواهد بعنوان یک واحد، سیاست‌های خود را تعریف کند، مثلاً سیاست انرژی و مالی اروپا. نحوه تجارت اروپا نیز موید همین امر است و همه این امور به معنی فاصله گرفتن

از آمریکا است. می‌توانیم جلوتر هم برویم. می‌توانیم حتی به دلار، بشکه نفت، توپ و تفنگ هم آنرا ترجمه کنیم. آمریکایی‌ها این تحلیل را کاملاً می‌بینند و باید در مقابل آن سیاست داشته باشند. استراتژی آمریکا مبنی بر دو رکن مهم است: مهار اروپا و جبران کاهش نفوذ آمریکا در اروپا. این دو اصل، حرکت و برنامه‌ریزی‌های آمریکا را توجیه می‌کند. من سعی کردم غالب حرکت‌های آمریکا را در زیر این دو اصل نشان بدهم. شما می‌توانید یک اشکال مستدلولوژیک بگیرید. این اشکال این است که وقتی شما یک انتزاع و یک تصور قالبی دارید، عملاً حوادث را به

**\* امروز به کشوری تحت سلطه گفته می‌شود که کشور دیگری در آن قدرت اقدام چشمگیر دارد.**  
**\* اروپا در حال فاصله گرفتن از روابط سنتی با آمریکا است.**

نحوی که دوست دارید، می‌بینید. اما من در دفاع از این اشکال می‌گویم که اگر تصور قالبی من این قدرت را دارد که توجیه مناسبی از اوضاع بدهد، همه باید تسلیم آن شویم. آمریکایی‌ها برای مهار اروپا چند کار عمده را در پیش دارند، یکی از آن‌ها استعکام محور آمریکا و انگلیس است. انگلیس بشدت در حال از دست دادن حیثیت اروپایی خود می‌باشد. اگر خاتم تاجر از تحرکات سیاسی آینده جان سالم به دربرد و رقبای سیاسی او را پائین نکشند، دوره افول ماهیت اروپایی انگلیس ادامه می‌یابد. و این محور هم از لحاظ اقتصادی، و هم از لحاظ نظامی معنادار است. محور دوم تغییر ماهیت ناتو است. رسالت قبلی ناتو دیگر معنی‌دار نیست، باید یک مفهوم جدید پیدا کند. اروپایی‌ها معتقدند که ناتو به عنوان یک عرصه باقی بماند، ولی حضور نظامی و نیروی نظامی مورد نیاز نیست.

بعقول دبیر کل ناتو، هدف ناتو سمجیز است: اول نگهداشتن آمریکا در اروپا، دوم خارج کردن روس‌ها از اروپا و سوم پائین نگاه داشتن آلمان‌ها: هر سه این مقوله‌ها دچار تحولات عمده شده است. آمریکایی‌ها الان خارج از اروپا هستند و داخل ماندن آن‌ها منتفی است، روسها هم اتفاقاً

در داخل هستند، چون سیاست آنها سیاست اروپایی شدن است و آلمانها نمتنها پائین نیستند، بلکه سرشان را بلند هم کرده‌اند. بنابراین سمهدف عمده ناتو بطور کلی ماهیت اصلی خود را از دست داده است و باید مفهوم جدیدی داشته باشد. مفهوم جدید ناتو مهار اروپا است و لذا سیستم کار ناتو باید عوض شود. در این استراتژی جدید سه کانون عمده وجود دارد که ناتو باید بر روی آن سرمایه‌گذاری کند. اول ترکیه است. ترکیه از هر جهت برای مهار اروپا بی‌نظیر است، از لحاظ جغرافیایی نزدیک اروپاست، یعنی فقط یک قلاب در اروپا دارد و از لحاظ سابق نسبت به اروپا دچار یک عقده حقارت است. اروپایی‌ها پس از سال‌های طولانی انتظار، تصویب کردند که فعلاً عضویت ترکیه در بازار مشترک برای تاریخ نامحدودی به‌تعمیق افتد و این یک توهین آشکار به ترکیه است. اروپاییها برای این کار دلایل خاصی دارند، ولی به نظر من مهم‌ترین دلیل آن نژادی و فرهنگی است و به‌ویژه نسبت به نژاد ترک احساس برتری دارند و آنها را خفیف می‌دانند. بهترین موقعیت برای این امر بوجود آمده است که نظر ترکیه را، و هم چنین تحقیری را که شده‌اند، جبران کنند و این نکته، بسیار مهم است. نقطه دیگری که

برای ناتو اهمیت دارد، منطقه خلیج فارس است. اهمیت منطقه خلیج فارس به خاطر تأثیر عمده آن بر سوخت صنعتی دنیا است و آمریکایی‌ها برای این مسئله طرح‌های عمده‌ای از گذشته داشته‌اند و اکنون نیز برای تئوری مهار اروپا، این طرح‌ها مفهوم جدیدی پیدا کرده است. به نظر من در عین اینکه اروپایی‌ها با آمریکا در برخورد با عراق از لحاظ جغرافیایی و برحی همکاریها تقریباً یک جبهه‌اتشکیل می‌دهند، اما خطر تصرف کویت برای سیاست‌های آمریکا و انگلیس به اندازه اروپایی‌ها نیست. اصلاً غرض خود آمریکایی‌ها در آینده می‌تواند این باشد که با مهار این بخش از انرژی جهان، قیمت نفت را بالا ببرند تا هنگامی که لازم است با اروپا برخورد کنند. برای اروپا بد نیست که عراق، کویت را داشته باشد. صدام که نمی‌تواند این نفت‌ها را به جای کوکا کولا مصرف کند، باید نفت را به اروپا بفروشد و پول آنرا بگیرد. پس برای اروپایی‌ها چیزی از دست نرفته است و ثانیاً آینده چندان خطرناک نیست.

اگر صدام قیمت نفت را بالا نبرد، حوّد آمریکایی‌ها خواهند برد و اینها با صدام بهتر می‌توانند کنار بیایند. لذا به نظر من اروپا و شوروی از تصرف کویت نه تنها ضرری ندیدند، بلکه احتمالاً منافی هم دارند هر کدام به دلایلی در این زمینه در تحرکات سیاسی مشارکت دارند. منطقه سوم منطقه اقیانوس آرام است. آمریکا در این منطقه چگونه می‌تواند پایگاهی برای تعریف مجدد ناتو و مهار اروپا ایجاد کند. به نظر من تئوری مبتنی بر روابط بین آمریکا و حوزه اقیانوس آرام یا بلوک دلار

و بلوک یمن بر این مینا که اروپا مهار شود، یک تئوری قوی است. اتفاقاً از لحاظ همکاری اقتصادی به‌ضرر اقیانوس آرام است که با آمریکا خیلی نزدیک باشد. تجمعی که از سال پیش توسط وزیر خارجه استرالیا پیشنهاد شد و امسال آمریکایی‌ها با شدت زیاد آنرا دنبال کردند، تجمعی که درست برای تحقق همین ایده به‌وجود آمده، این است که یک محور اقیانوس آرام و آمریکا وجود داشته باشد و این محور برای مهار اروپا است. این تجمع آمیزمای از کشورهای متضاد است و در آن کانادا، آمریکا، استرالیا، ژاپن، کره جنوبی، سنگاپور و چند کشور عضو «آسه‌ان» حضور دارند. قبل از جلسه اخیر که در سنگاپور بود، نخست‌وزیر سنگاپور رجزخوانی‌های عجیبی می‌کرد. او می‌گفت، اگر دیر بجنبیم، اروپا تمام زمینهای اقتصادی ما را در دنیا از بین می‌برد. آمریکا دیگر نیروی برتر نیست، آمریکا یک نیروی ضربه خورده و عقب افتاده است. کتاب معروف اخیری که در ژاپن تحت عنوان «ژاپنی که می‌تواند بگوید نه» توسط دو نفر از مسئولان معروف ژاپن، مدیر عامل سونی و یک سیاستمدار نوشته شده و میلیونها نسخه از آن به فروش رفته است، مبتنی بر تحقیر آمریکا است و اینکه آمریکا دیگر عقب افتاده و نمی‌تواند این فاصله را با ژاپن پر کند. من نمونه‌های دیگری هم دارم.

کتاب معروف «Trading Places» نیز از لحاظ روابط ژاپن و آمریکا یک پدیده شناسی تفصیلی را ارائه کرده است، از لحاظ اقتصادی، محور ژاپن و آمریکا محور خوبی نیست و لذا در همین اجلاس اخیر ژاپنی‌ها حاضر نشدند که این تجمع جنبه قانونی و دفتر و ستاد پیدا کند و با این قضیه مخالفت کردند. آن‌ها چند دلیل دارند، دلیل عمده آن‌ها این است که این امر سبب می‌شود که به مقابله با اروپا کشیده شوند و یک نوع حمایت داخلی خاص در کارشان به‌وجود آید. هنوز ژاپنی‌ها این خط را انتخاب نکرده‌اند. اما از این موضوع که بگذریم، برای محور آمریکا و حوزه اقیانوس آرام هیچ دلیلی مهمتر از مهار اروپا وجود ندارد.

البته ژاپنی‌ها در مقابل این جهت، یک جهت دیگر هم دارند که آنها را تشویق می‌کند تا به این تجمع بپیوندند و آن ایزوله بودن ژاپن است. ژاپن در منطقه خود ایزوله است، یعنی چینی‌ها به یک چشم خاص به آنها نگاه می‌کنند. همه کشورهای ریز و خرد منطقه نیز با دید خاصی به آنها نگاه می‌کنند، همه معتقدند که باید مقداری از ژاپن فاصله داشت و تنها راه خروج ژاپن از چنین انزوای منطقه‌ای، ورود به یک تجمع منطقه‌ای نظیر همین تجمع است.

در رابطه با قطب آمریکا و قطب حوزه اقیانوس آرام، آن جهت غالبی که می‌تواند حرکات را تبیین کند همان مهار اروپا است، این جهت، یک جهت اقتصادی و تجاری نیست. از لحاظ اقتصادی-تجاری نه به نفع حوزه اقیانوس آرام

است و نه به نفع آمریکا. آخرین بحث من این است که ما رابطه بین قطب آمریکا و اقیانوس آرام را بررسی کردیم. علی‌الاصول باید رابطه قطب اروپا با اقیانوس آرام و شوروی با اقیانوس آرام را هم بررسی کنیم، که باید به فرصت دیگری واگذار شود.

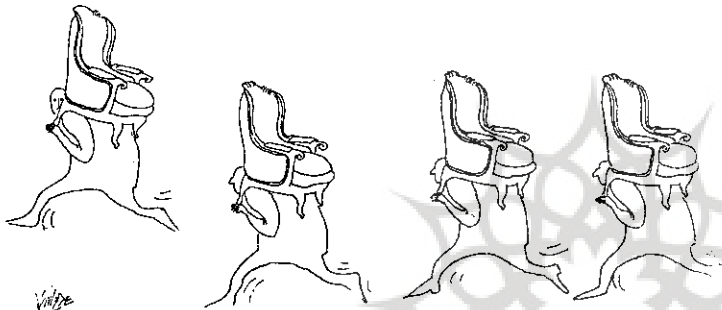
## امنیت بیشتر یا تشنج بیشتر؟

آخرین بحث این است که آیا ما به سوی یک امنیت بیشتر بین‌المللی یا به سوی یک تشنج بیشتر در حرکت هستیم؟ همان طور که اشاره کردم در آن چهار چوب قبلی، جواب خیلی راحت بود. یعنی رابطه بین ابرقدرتها را در می‌آوردیم و می‌گفتیم حالا که اینها با هم رفیق شده‌اند، همه چیز امن و امان است. ولی چون این تصور قالبی شکسته است و مفهوم جدیدی از قطب داریم، بنابراین مجبور هستیم که پاسخ به این سؤال را باز کنیم. ما به جای مفهوم مطلق امنیت، برای آن گرایش پدید آمده شناسایی، احساس امنیت را جایگزین می‌کنیم. حالا سؤال را به این شکل اصلاح کنیم، آیا ما به سمت احساس امنیت بیشتر می‌رویم یا نه؟ برای جواب به این پرسش، چند نکته را می‌توانم مطرح کنم. برای کشورهای قطب احساس امنیت پائین می‌آید. مثلاً در نظام دوقطبی خیلی راحت‌تر می‌توانست‌اند، مرزها را مشخص کنند. تکلیف قطبها و سیاستمداران خیلی راحت‌تر مشخص می‌شد. ما در دوره جنگ هستیم، قطبها احساس ناامنی بیشتری می‌کنند. شاید در گذشته راحت‌تر می‌توانستند تصمیم بگیرند. دو مطلب در حال اتفاق افتادن است: از قطب قدیم به طرف قطب جدید در حرکت هستیم و از دوقطبی وارد چند قطبی می‌شویم. همه این عوامل احساس امنیت را کاهش داده است. می‌توان برای اروپا احساس امنیت بیشتری را پیش بینی کرد، اروپایی که خط فاصل شرق و غرب از میان آن رد می‌شد. این خط از بین می‌رود و خود اروپا شکل یک واحد را پیدا می‌کند.

اروپا اجازه نمی‌دهد شوروی سقوط کند، و لیسو اینکه میلیاردها دلار پول خرج بکند. به نفع اروپا است که یک ثبات‌آور مثل شوروی را در کنار خود

داشته باشد و بنابراین دوره احساس امنیت برای اروپا بهتر خواهد بود و به سمت یک قطب جمعی (Collective) حرکت خواهند کرد. تا به حال ما اقطاب را منفرد بررسی می‌کردیم آیا می‌توانیم قطب جمعی هم داشته باشیم جواب آری است و اروپا به سوی یک قطب جمعی حرکت می‌کند. برای اقطاب اروپا و شوروی دوره سختی شروع می‌شود اینها ناامن و متزلزل خواهند بود. در منطقه خود ما وضع به همین شکل است. اقطاب معروف شوروی مثل عراق، سوریه، الجزایر و لیبی همه یک دوره پرتلاطم را پشت سر می‌گذارند و احتمالاً همه اینها سقوط می‌کنند. وضعیت چین نکته چهارم است. چین پس از یک جدایی کامل از شوروی به سمت آمریکا و بعد از آمریکا به حالت تعادل می‌رسد و بعید است که بتواند تا آخر قرن، تحریکی در بیرون مرز داشته باشد. بنابر این دوره

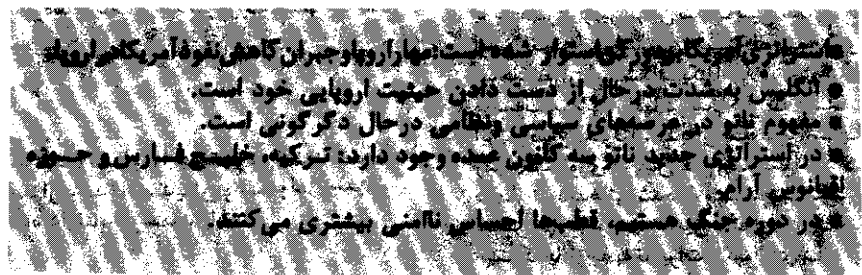
عرب آقایی کنند و همین طور پلموار بالا روند. تصرف کویت در اصل تسلط بر منطقه خلیج فارس و تمهید آقایی در جهان غرب است. عین همین مسائل برای هندوها در منطقه خودشان مطرح است، هندوها بسیار بلندپرواز هستند امیدوارم دیپلماتهای هندی حاضر در جلسه ناراحت نشوند. قصد من این نیست که درست یا غلط را نشان بدهم، مقصود من این است که آن چیزی را که هست، دقیقاً بیان کنم. بنابر این به خاطر همین توسعه‌طلبی است که هند دچار اضطراب می‌شود و بعضی تنشها بخصوص در رابطه با پاکستان و اقیانوس هند را متحمل می‌شود. در حوزه آمریکای لاتین، کشورهایی که قمر شوروی بوده‌اند. وضع فجیعی پیدا خواهند کرد. کشورهای قمر آمریکا از لحاظ اقتصادی وضعشان بهتر می‌شود، ولی از نظر سیاسی قدرت



بسیار امنی برای چین است، یعنی سیاستمداران چین هیچ خطر بیرونی را احساس نمی‌کنند، بخصوص پس از جریاناتی که سال گذشته در چین اتفاق افتاد. به نظر من چین تهدید خارجی ندارد و درگیریهای منطقه‌ای مثل کامبوج که چین در آن بود، به سمت حل شدن می‌رود. هند احساس ناامنی خواهد کرد و این احساس بخاطر تهدید خارجی نیست، بخاطر بلندپروازی هندی است. هندی‌ها به دنبال این مسئله هستند که یک قطب منطقه‌ای بشوند. این قطب شدن درست مثل سیاست رژیم عراق است که می‌خواهد قطب منطقه‌ای این سمت باشد. یکی از هدفهای درازمدت عراقی‌ها این بود که می‌خواستند بر ایران برتری پیدا کنند، در جهان

عمل بیشتری را به آمریکا خواهند داد. اصلاً سیاست آمریکایی‌ها در آمریکای لاتین، بر سیاستهای درازمدت مستکی است. در دوره نیکسون ایده این بود که قطبهای منطقه‌ای درست کنند و درصدد بودند که برزیل را به یک قطب منطقه‌ای تبدیل کنند و بعد با آن قطب، ارتباطات خود را تنظیم کنند. ولسی اوضاع اجتماعی در آمریکای لاتین ریشه این تفکر را زد و این نظر کنار گذاشته شد و این سیاست جدید پیش آمد. در حوزه اقیانوس آرام، احساس امنیت برای همه کشورهای منطقه کاهش پیدا خواهد کرد. ژاپن به سمت سیاسی‌تر شدن و سپس نظامی‌تر شدن باید حرکت کند، چون ژاپن در کل منطقه منزوی است. نمی‌شود یک مجتمع یک شکل در حوزه اقیانوس آرام ایجاد کرد. این مجموعه پرتنش خواهد بود و رقابتها بسیار شدید و حتی می‌تواند با خونریزی و اعمال زور هم همراه باشد. کلاً در منطقه حوزه اقیانوس آرام احساس امنیت کمتری خواهیم داشت و بخشی از آن نیز به خاطر محور آمریکا-ژاپن است. ولی برای ایران، پیش‌بینی‌ها این است که ممکن است در یک دوره دو یا سه ساله در اطراف ما ترقعهایی در برود و ما از صدای اینها یک مقداری نگران باشیم، ولی ترکش عمده‌ای برای

بقیه در صفحه ۵۰





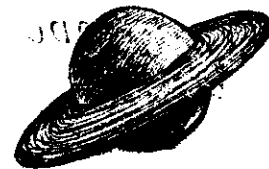
# جهان به کدام سو می‌رود؟

بقیه از صفحه ۳۳

شرکت توسعه سیستمها با استفاده از امکانات کامپیوترهای پیشرفته  
خود کلاسهای آموزشی دوره دوازدهم را بشرح زیر اعلام مینماید.

ردیف	نام کلاس	روزهای تشکیل کلاس	ساعات تشکیل کلاس	مدت کلاس
۱	آشنائی با مبانی کامپیوتر و اصول برنامه‌نویسی	شنبه دوشنبه چهارشنبه	۱۵/۳۰ الی ۱۸/۳۰	۴۲ ساعت (۱۴ جلسه)
۲	آشنائی با کامپیوترهای شخصی و سیستم عامل DOS (توأم با کار عملی)	شنبه دوشنبه چهارشنبه	۱۵/۳۰ الی ۱۸/۳۰	۴۲ ساعت (۱۴ جلسه)
۳	آشنائی با کامپیوترهای شخصی و سیستم عامل DOS (توأم با کار عملی)	یکشنبه سه‌شنبه پنجشنبه	۱۵/۳۰ الی ۱۸/۳۰	۴۲ ساعت (۱۴ جلسه)
۴	برنامه‌نویسی بزبان BASIC (توأم با کار عملی)	یکشنبه سه‌شنبه پنجشنبه	۱۵/۲۰ الی ۱۸/۳۰	۴۲ ساعت (۱۴ جلسه)
۵	برنامه‌نویسی بزبان PASCAL (توأم با کار عملی)	یکشنبه سه‌شنبه پنجشنبه	۱۵/۳۰ الی ۳۰	۴۲ ساعت (۱۴ جلسه)
۶	دوره III dBASE (توأم با کار عملی)	شنبه دوشنبه چهارشنبه	۱۵/۳۰ الی ۱۸/۳۰	۴۲ ساعت (۱۴ جلسه)
۷	دوره QUICK BASIC (توأم با کار عملی)	یکشنبه سه‌شنبه پنجشنبه	۱۵/۳۰ الی ۱۸/۳۰	۴۲ ساعت (۱۴ جلسه)
۸	دوره AUTO CAD (توأم با کار عملی)	همه‌روزه	۸-۱۲	۶۰ ساعت (۱۵ جلسه)
۹	یانچ	همه‌روزه	۸-۱۰ ۱۰-۱۲	۴۰ ساعت (۲۰ جلسه)

ما نخواهد داشت. اما پس از این دوره وارد مرحله‌ای می‌شویم که احساس امنیت بسیار بالاتری خواهیم داشت. علت این امر این است که آمریکایی‌ها نمی‌خواهند ما را پایگاهی برای «تعریف جدید ناتو» کنند. ترکها رادارند و نیازی ندارند. نکته دوم این است که سیاست شوروی با اولویت جدید تعریف می‌شود! ۱- اروپا ۲- همسایگان به ترتیب چین، ایران، ترکیه و سپس دیگران. شوروی از اول به دنبال آفریقا و خاورمیانه نمی‌رود، برای شوروی تعریف سیاست و اولویت‌های خارجی به نحو بسیار دقیقی تغییر کرده است. نکته سوم روابط ما با اروپا است. ما به طور سابقه‌دار با اروپا رابطه خوبی داشتیم. بعد از انقلاب این رابطه توسعه پیدا کرده و علیرغم اینکه از نظر سیاسی درگیری داریم، اما از لحاظ محتوا بسیار توسعه پیدا کرده است، حتی با انگلیس که ما بیشترین درگیری را در سال گذشته داشتیم. روابط اقتصادی دوطرف چیزی بالغ بر یک میلیارد و ۶۰۰ میلیون دلار بود و ۴۰۰ میلیون دلار افزایش نسبت به قبل از قضیه سلمان رشدی نشان می‌دهد. این امر نشان می‌دهد که درگیری یعنی درگیری و محتوا یعنی محتوا، این دو به موازات هم پیش می‌رود. با بقیه اروپا هم وضع به همین منوال است، چون اروپا می‌تواند خود را مستقل‌تر جلو ببرد، ما برای اروپا لقمه لذیذتری خواهیم بود. واقع امر این است که قطب‌ها به نحوی باهم در جای دیگری سرشاخ شده‌اند و ما یک پناهگاه پیدا کردیم و این امر باعث می‌شود که ما احساس امنیت بیشتری پیدا کنیم. این محاسبات بشری و پای استدلالی است که سخت چوبین است. امنیت حقیقی در اتکال به خالق متعال است. یدبالا امر من السموات الی الارض



\* برای خانواده‌های محترم شهدا تخفیف ویژه داده می‌شود

لطفا جهت اطلاع بیشتر و ثبت‌نام با تلفنهای ۸۵۷۴۷۱ و ۸۴۶۴۹۴ تماس حاصل نمایند.  
آدرس: خیابان شهید بهشتی (عباس‌آباد) نرسیده به چهارراه سهروردی- ساختمان ۱۱۶.